

گاهنبشت: مرد کو؟

(شاخص مردانگی: واکنش انسانی در موقعیت)

غلامرضا خاکی

امروز، روز مرد است و تعطیل. خدایا چقدر تعطیلی دارد این مملکت! باید رتبه اول در تعطیلی باشیم در جهان. روز مرد، روز علی، مرد مردان که باید از صبح تا شام مردم کار کنند. عجیب نیست که باید تعطیل باشد؟ من اگر کاره‌ای بودم امروز را حتماً "روز کار" می‌نامیدم. آخر نمی‌شود به نام مردی که وقتی به عدالت و شمشیرش نیاز نبود کلنگ به دست گرفت و چاه کند تعطیل باشد؟...

چندروزی است چقدر هوا آلوده شده است، در این هوا جرأت بیرون رفتن ندارم، اگر به اجبار هم بیرون بروم، سراسیمه به خانه بازمی‌گردم، توی این هوا برق که می‌رود، سر چهارراه‌ها می‌شود جلوه‌های ایثار و گذشت هموطنان را دید، جنگلی می‌شود این چهارراه‌های شهر. جلوه‌گاهی از بوق-های ممتد، فحش‌های آبدار، ناسزا و اشارات توهین‌آمیز و گاه دست به یقه‌شدن به خاطر برخورد ماشین‌ها...دیروز می‌خواندم که ۳۶۰ چراغ راهنمایی همیشه در شهر خاموشند، تصورش را بکن چه هیاهویی است بر سر این چهارراه‌ها...



هر سال در چنین روزی بادبادک ذهنم به سپهر سالهای دور سرک می‌کشد، سال‌های باورهای ساده و اسطوره‌ای، سالهایی که یک سال انتظار می‌کشیدم تا از هراس مدرسه به بانگ دف و نی

درویشان در جشن میلاد مولا علی ... رها شوم. در آن سالها من از علی داشتم به گاندی و شوایتزر می رسیدم و تابلوی مطبم را تصور می کردم که رنگ مهتابی اش سبز است و رویش نوشته است:

درویش دکتر غلامرضا خاکی متخصص مغز و اعصاب.

این دکتر درویش، به فرمان مولا، از کسی حق ویزیت نمی گرفت و صندوقی داشت که بیماران هر چه خواستند در آن می انداختند. به روشنی در یاد دارم روزهای میلاد مولا در آن سالهای خاکستری چه حادثه شگفتی در زندگی من بود.

مرشد، آن پیرمرد سپیدپوش تبرزین بر دوش با کشکول سیاه آویخته بر بازو و دسته‌ای سبزی جعفری، با چه آرامشی از در مغازه‌ها می گذشت و مردم "نیاز" را در کشکولش می انداختند و او کارت کوچکی به مردم هدیه می داد. این پرسه هر ساله مرشد بر در مغازه ها، در دنیای اسطوره‌ای کودکی خواب آلود چه حادثه شگفتی بود. من به او خیره می شدم و در این فکر فرو می رفتم روی کلاه نمدی او چه نوشته است؟ خطوطی که بعدها فهمیدم نوشته که کلاه ابراهیم ادهم بوده است:

«قدر درویشی کسی داند که پادشاهی کرده است.»

در دبیرستان که بودم درویش قلندر، میرطاهر هر ساله جشنی برپا می کرد و درویشان هو حقی راه می انداختند. مردان طریقت سنی و شیعه که از ظواهر گذشته بودند به نام پیر پیران "علی"، با هم چه صفایی می کردند. روحش شاد گاهی فکر می کنم نکنند این مرد برادر دوقلو اشو بوده باشد؟! این دو، درست مثل یک سیب بودند که از وسط نصف شده باشند.

سالها گذشت و امواج سیلاب روزگار از آن "حالتها" فقط خاطره ای گذاشت و من جملگی آنها را به "قال" های فلسفی و روشنفکری باختم. کسی شدم که در کندوکاو ریشه های عقب ماندگی ایران به نقد تصوف رسیدم هر چند هیچگاه مولانای مثنوی، (آری فقط مولانا حتی نه حافظ) را رها نکردم...

اکنون در میانسالی در این دنیای راززدایی شده، سخت به شورهای آسمانی از "زمین بر کن" نیازمندم، مردان مردی - که در راه حقیقت چونان شیخ ابوبکر شبلی از مخنث بودن خود در راهسپاری حقیقت به تنگ آمده‌اند - در درونم رژه می روند و من با حسرت بیت مولانا را به خود یادآور می شوم که:

عشق کار نازکان نرم نیست عشق کار پهلوان است ای پسر



خوب بگذریم. در گوشی ام انواع تبریكات از راه می رسند، پیامک‌هایی که گاه رنگ و بوی گرایشات افراطی در وصف علی (ع) نیز دارند. آدمی از این همه اغراق می هراسد. پناه بر خدا، گویی مسابقه حرف بی ربط گذاشته اند تا بنده خدا را به جای خدا بنشانند. راستی چرا آدم ها درباره بزرگان خود این گونه اغراق می کنند؟ چه نیازی در انسان برآورده می شود؟ چه تحلیلی در پاسخ به این سوال می توان داشت؟ نیاز به حضور اسطوره در روان آدمی.

خدایا، چه کنم با این همه پیامک غرق در گل و بلبل؟! ایرانیان خونگرمی دنیای واقعی را به فضای مجازی هم کشانده‌اند. هر کسی متنی پیدا می‌کند و با تیک در دفترچه تلفنش پیامی می‌فرستد. خیلی‌ها خیال می‌کنند این یعنی ابراز دوستی. من همیشه در اعیاد گیر می‌کنم که چه کنم؟! جواب تکراری دادن به همه را هم دوست ندارم.

مانده ام چه کنم با این همه پیامک! جواب تکراری به همه را دوست ندارم از طرفی دیگر حقیقتش را بخواهی من این روز "مرد" و "زن" را قبول ندارم، این نام‌گذاری‌ها "جنسیت مدار" است، من نمی‌دانم که آیا در کشورهای دیگر مناسبتی به نام «روز مرد» هست یا نه؟ اما به خاطر ندارم در سالهای پیش در ایران نیز چنین روزی بوده باشد، به نظرم گونه‌ای برابری تبریكات بود که این سالها مد شده تا دل مردان هم نشکنند...

دنیای اعتباریات این زندگی عاریتی به اصطلاح مدرن چه بازیها که ندارد؟ گاهی فکر می‌کنم شاید بهتر باشد روزی به نام "روز انسان" به مناسبتی پیدا شود تا در آن، زن و مرد جملگی «انسان» و حقوقش را گرامی بداریم. نه این که چون زن است یا مرد پس به اجبار باید به او چیزی گفت و کادویی داد. آن چنان روزی، روز گرامیداشت «لطیفه روح» است که فراتر از ماجرای «زن» و «مرد» بودن است. به قول مولانا:

ای رهیده جان تو از ما و ————— ای لطیفه روح اندر مرد و زن
مرد و زن چون یک شود، آن یک تویی چون که یک‌ها محو شود، آنک تویی

مولانا بارها به توهم "مردانگی مبتنی بر جنسیت تاخته، و چند جا تلاش کرده است تا مردانگی را نوعی واکنش در موقعیت بداند، موقعیتی چونان برانگیخته شدن «خشم» و «شهوت». موقعیتی که با نگاهی عاقلانه و ابزاری... آدمی را به چه کارهایی فرا می‌خواند که با «معنای مردانگی» ناسازگار است، این معنا همان گمشده‌ای است که در فرهنگ سنتی ما چه کارکردی داشت، کارکردی قوی‌تر از قانون، و افسوس در گذار به این شبه مدرنیته بدقواره، نه تنها **جامعه مدنی** را نیافتیم که **جامعه مردانه** خود را نیز از دست دادیم. (البته مردانه در معنای صفتی آن). جامعه‌ای که بر مدار **مرام و نان و نمک** می‌چرخید و قول راستین در گرو نهادن **تار سبیل** بود. جامعه ما اکنون "شتر گاو پلنگی" شده است که **والنتاین** در آن، یادآور عاشقی است و خود را شبیه زنان کردن، مایه دلبری. چه زیبا خواهد بود آن چنان روزی که هر کسی «انسان بودن» دیگری و مسئولیت در برابر او را، به خودش یادآور شود، و به هر کس که دلش می‌خواهد این روز را تبریک می‌گوید. تبریک برای آن که این جهان "با تمامی ظلم و ستم و سیاهی که ما آدم‌ها در حق همدیگر ایجاد کرده‌ایم بازهم زیباست. و خوشحال باشیم از این که فرصت انسان بودن یافته‌ایم و موجودی هستیم که به "مختار بودن" و "آزادی" مجبوریم هرچند آن را جباران تاریخ از ما می‌ستانند. آری شادمانی آن که حیوانی نیستیم که محکوم غریزه باشیم یا فرشته‌ای محکوم خوب بودن ازلی...، موجودی که به "مختار بودن" و "آزادی" مجبور است.

از این حرف‌ها که بگذرم چقدر مولانا به توهم "مردانگی" مبتنی بر جنسیت تاخته و در چند جا تلاش کرده است تا مردانگی را چگونگی "کنش و واکنش در موقعیت" بداند. موقعیتی چونان برانگیخته شدن برای «خشمگین» شدن و «شهوت» راندن...

وقت خشم و وقت شهوت مرد کو عاشق مردی چنینم کو به کو
 نه به وقت شهوت باشد عثار که رود عقل چو کوهت کاه وار
 نه به وقت خشم و کینه صبرهاست سست گردد در قرار و ثبات
 مردی این مردیست نی ریش و ذکر ورنه بودی شاه مردان ک...خر
 حق کرا خواندت در قران رجال کی بود این جسم را آنجا محال؟
 روح حیوان را چه قدر است ای پدر آخر از بازار قصابان گذر

باری: این روز بر تمام زنان و مردانی که برای انسان بودن خود و توسعه انسانیت و آبادانی ایران در کشاکش تنگناها و شکاکیت پست‌مدرنی قرن بیست و یکم می‌کوشند مبارک باد.

مدیریت جوانمردانه

(رهبری اخلاقی سازمان با رویکرد جوانمردی)

دکتر غلامرضا خاکی



با دیباچه‌هایی از:
 دکتر میرجلال‌الدین کزازی و دکتر مهدی الوانی

جوانمرد آن بود که بت بشکند و بت هر کس نفس اوست، هر که برای خویش را مخالفت کند، او جوانمرد به حقیقت بود.
فتوت نامه وایط کاشفی

صاحبزنان مدیریت در دهه‌های اخیر بر نقش و تاثیر اخلاق حرفه‌ای بر موفقیت سازمانی و فردی تاکید دارند. آنها تحقق بسیاری از اهداف را در گرو فضیلت‌های اخلاق عملی مدیران و رهبران می‌دانند. در حوزه اخلاق پرسش دشوار و بنیادینی مطرح است که آیا اصول و قواعدی کلی وجود دارد تا بتوان همیشه و همه‌جا بر اساس آنها اخلاقی عمل کرد، یا نه در چارچوب هر مسئله و موقعیتی که با آن روبرو می‌شویم باید تشخیص دهیم بهترین کنش یا واکنش اخلاقی چیست؟...

حدود سی سال است موضوع جوانمردی در چارچوب اخلاق سکولار غربی در نظریه‌هایی که درباره رفتار شهروندان سازمانی مطرح شده، بازتاب یافته است. در تمدن کهن ایران ما نیز از دیرباز مجموعه‌ای از ویژگی‌های اخلاقی، متداول و مورد توجه بوده که از آن با نام‌های گوناگونی مانند عیاری، فتوت و جوانمردی... یاد کرده‌اند.

نگارنده در کتاب حاضر کوشیده تا معنای اخلاقی جوانمردی مطرح شده در علم مدیریت را براساس فرهنگ آیینی ایرانیان گسترش دهد. و برای رفتار حرفه‌ای که مبتنی بر ارزش‌های جوانمردانه باشد معیارها و شاخص‌های سازمانی و مدیریتی ارائه کند.

مدیریت جوانمردانه

(رهبری اخلاقی سازمان با رویکرد جوانمردی)

دکتر غلامرضا خاکی

تهران، انقلاب، خ لقای نژاد نوسیده به خ کارگر
 کوچه فرخشان، پلاک ۲، واحد ۲
 ۹۱۲۶۸۹-۹۳۳ - ۶۶۲-۸۵-۱ - ۶۶۴۹۰-۱-۹
 www.foozhanbook.ir

